

# عقلانیت از منظر فلسفه معرفت‌شناسی

۲۷

زهرا داورپناه\*

ذهن

عقلانیت از منظر فلسفه معرفت‌شناسی

چکیده

فلسفه معاصر سرشار از مباحث گوناگون درباره عقلانیت است. نظریه‌های بسیاری درباره رفتار و باور عقلانی مطرح شده است؛ اما مفهوم مرکزی این آرا همچنان مبهم است. اگر بخواهیم میان این نظریه‌ها داوری کنیم، باید بدانیم که بحث بر سر چیست؟ به این‌گونه مطالعات که به ارزیابی نظریه‌های معرفت‌شناسی و حدود آنها می‌پردازند، فلسفه معرفت‌شناسی (Metaepistemology) می‌گویند؛ این حوزه جدید، می‌کوشد از مباحث رایج درباره عقلانیت، یک گام جلوتر برود. با وجود طرح نظریه‌های مختلف در مورد عقلانیت، هنوز مفهوم عقلانیت بسیار مبهم است، مشخص کردن عناصر و ابهام‌های مندرج در این مفهوم، سبب می‌شود علت سرگردانی در قضاوت میان دعاوی عقلانیت، روشن و دستیابی به معیاری کلی برای داوری تسهیل شود. در نوشتار حاضر، به تحلیل مقاله «برخی مفاهیم متفاوت عقلانیت»، اثر ریچارد فولی، می‌پردازیم و برای تبیین بهتر مقصود او، از آثار دیگرش نیز سود خواهیم جست.

واژگان کلیدی: عقلانیت، فلسفه معرفت‌شناسی، شناخت‌شناسی، منظر، هدف.

## ۱. برخی مفاهیم متفاوت عقلانیت

عقلانیت و مفاهیم مرتبط با آن، از آغاز فلسفه، یکی از مفاهیم مورد توجه بوده است؛ اساساً امتیاز فلسفه از سایر معارف، به «عقلانی» بودن آن تلقی می‌شد. مفهوم عقل، به تدریج متحول شد و در دوره روشنگری، به معنایی خاص، در صدر توجه‌ها قرار گرفت. فلاسفه منورالفکر امیدوار بودند بتوانند با نور عقل، تمامی مشکلات بشر را حل کنند. در این دوره، به سبب پیشرفت علوم، عقلانیت علمی در مرکز توجه بود؛ اما با گذشت زمان، خطاها و ضعف‌های علم تا حدی روشن شد و چون معرفت علمی، اسوه معقولیت بود، خود عقل و عقلانیت<sup>۱</sup> مورد تردید قرار گرفت؛ به عبارتی افول شکوه علم، مانند افتخاراتش، دامنگیر فلسفه نیز شد. به این ترتیب، از حدود چهار دهه پیش، عقلانیت به یک موضوع مهم در پژوهش‌های صورت گرفته در فلسفه معاصر بدل شد.

گرچه نظریه‌های بسیاری درباره رفتار و باور عقلانی مطرح شده است؛ مفهوم مرکزی این نظریه‌ها، همچنان مبهم است؛ از سوی دیگر، اگر بخواهیم میان این نظریه‌ها داوری کنیم، باید بدانیم که بحث بر سر چیست؟

ریچارد فولی،<sup>۲</sup> در مقاله «برخی مفاهیم متفاوت عقلانیت»،<sup>۳</sup> هدف خود را بحث پیرامون عقلانیت به طور کلی (The Rationality) یا عقلانی بماهو عقلانی، ذکر می‌کند؛ البته از آنجاکه این مقاله تقریری بازبینی شده از نوشته دیگر وی با عنوان «عقلانیت معرفتی و عقلانیت علمی» است، بخش‌هایی از آن به مقایسه عقلانیت علمی (Scientific Rationality) و معرفتی (Epistemic Rationality) اختصاص یافته است.

در نظر فولی، برای دستیابی به مفهومی روشن از عقلانیت، ابتدا باید به بررسی مهم‌ترین نظریات عقلانیت پرداخت و در جستجوی عناصر عقلانی بماهو عقلانی آنها بود؛ بنابراین بی‌آنکه به طبقه‌بندی و احصای کلیه آرای عقلانیت بپردازیم، تلاش خواهیم کرد با درک معنای عقلانیت، به ملاکی برای داوری برسیم. فولی در همه نظریه‌ها دو عنصر را ثابت می‌داند:

۱. هدف: همه دعاوی عقلانیت به این پرسش پاسخ می‌دهد که چگونه می‌توان به هدف

رسید؛

۲. منظر (Perspective): همه نظریه‌های عقلانیت، منظری را پیش فرض دارند؛ برای مثال، عملی از نظر خود فرد، عملی عقلانی محسوب می‌شود یا آنکه به نظر متخصصان، فلان باور غیر عقلانی است. (Foley, 1198:126)

اما این امر که هدف و منظر میان همه آرای عقلانیت مشترک‌اند، در واقع اشتراکی صوری است؛ زیرا دقیقاً همین دو عنصر سبب تفاوت نظریه‌ها از یکدیگر می‌شوند.

درباره هدف، ذکر این نکته شایسته است که برخی معرفت‌شناسان تمایلی ندارند که عقلانیت یک باور را با توجه به اینکه فرد فکر می‌کند از حصول آن، چه به دست می‌آورد، بررسی کنند و نمونه‌هایی از این قبیل را جدی نمی‌گیرند: فردی تصور می‌کند زندگی متدینانه معقول است؛ زیرا گرچه به وجود خدا اطمینان ندارد، معتقد است این ریسک ارزش به دست آوردن سعادت ابدی را دارد؛ حال آنکه اگر به عکس عمل کند؛ یعنی بر مبنای براهین، از زندگی‌اش لذت ببرد و بعد متوجه شود خطا کرده، تحمل سختی ابدی دشوارتر از تحمل سختی محدود زندگی خواهد بود؛ در مقابل اگر باور به دین خطا باشد و به دنبال زندگی متدینانه، هیچ جزایی دریافت نکند، کمتر متضرر شده است. در نظر فولی این یک نمونه بسیار شایع از عقلانیتی است که ما در زندگی خود به کار می‌گیریم و شایسته توجه جدی است. (Foley, 2088:3)

به علاوه، این سؤال بسیار مهم است که اگر فردی امر الف را عقلانی می‌داند، آیا در رابطه با هم، اهداف عقلانی محسوب می‌شود؟ روشن است که ما در بررسی‌های خود پیرامون کفایت رأی یا عملی در وصول به هدف، آن را با همه اهداف نمی‌سنجیم.

هنگامی که به عرصه فلسفه مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که آرای عقلانیت را می‌توان بر حسب هدف به دو گونه تقسیم کرد: فلاسفه اخلاق و سیاست، به عقلانیتی می‌پردازند که به اهداف عملی نظر دارد و در کلی‌ترین عنوان، به هدف خوشبختی مربوط می‌شود؛ اما در فلسفه، علم و شناخت‌شناسی، عقلانیت افکار و اندیشه‌ها مورد توجه است؛ به این ترتیب، با تفکیک اهداف نظری و عملی از یکدیگر و به تناسب اهداف، وسایل نیز به نظری و

عملی تقسیم می‌شوند؛ یعنی عقلانی بودن باورها برای هدف نظری، و عقلانیت اعمال، برای هدف عملی بررسی می‌شوند.

هرچند تفکیک اهداف و وسایل، پژوهش را آسان‌تر می‌کند؛ در عالم واقع عرصه نظر و عمل - نه در ساحت هدف و نه وسیله - تفکیک‌شدنی نیست و بر هم تأثیر دارند؛ به عبارت دیگر، هم در میان اهداف ما اختلاط وجود دارد و هم اینکه در موارد زیادی آرا بر اهداف عملی، و اعمال بر هدف‌های نظری تأثیر می‌گذارند؛ بنابراین نمی‌توان خط و مرز دقیقی بین باور عقلانی با هدف نظری، و فعل عقلانی با هدف عملی رسم کرد.

تأثیر آرا بر اعمال، امری واضح به نظر می‌رسد؛ همچنین اعمال ما به اندیشه‌هایمان شکل می‌دهند؛ برای مثال، تکرار یک فعل، باعث می‌شود به‌گونه‌ای متفاوت از یک تازه‌کار در مورد آن بیندیشیم. (با اینکه در نصوص دینی گفته می‌شود گناه، به تکذیب رسل منجر می‌شود؛ یعنی هرچند ابتدا فرد در مقام نظر، ایشان را تصدیق می‌کند، اعمال او به تدریج باعث می‌شود که در عرصه نظر نیز باور متفاوتی پیدا کند.) در حال، می‌توان با صرف نظر از این دقت‌ها و برای ساده‌تر شدن مسئله، بر یک گروه خاص از اهداف متمرکز شویم.

درست است که گاه این نقد به معرفت‌شناسی وارد می‌شود که با عقلانیت جاری در زندگی ما ارتباط ندارد و حالتی ایده‌آل‌شده و غیرواقعی دارد - یک علت این امر، تمرکز مباحث پیرامون عقلانیت، بر معرفت علمی است -؛ اما باید دانست که همین وضعیت، آن را به ابزار نظری مناسبی برای تبیین اقسام عقلانیت موجود، از جمله گونه‌های عملی‌تر و واقعی‌تر، تبدیل می‌کند؛ البته توجه به ظرایف مذکور، سبب توجه ما به این مسئله می‌شود که نظریه عقلانیت ارزشمند، آن است که نسبت به مؤلفه‌های مختلف، حساس باشد تا بتواند به عقلانیت جاری در زندگی روزمره ما نزدیک شود. (Foley, 2009:1)

به عبارت بهتر، معرفت‌شناسی باید بر ریسمانی تعادل خود را حفظ کند که یک سوی آن ساده‌سازی‌های تصنعی و مباحث انتزاعی ساخته ذهن فلاسفه و سوی دیگر، خطر افتادن در دام پیچیدگی‌های عرصه زندگی و ناتوانی در ارائه توضیح و تحلیل است. در این مقاله، به اهداف نظری توجه می‌کنیم که تعریف آن چنین است: هدف به طور

کلی، چیزی است که فرد میل یا نیاز دارد و هدف نظری، باور درست و معتقد نبودن به امور خطاست. اگر از مباحث موجود پیرامون درست و خطا، امکان حصول معرفت حقیقی و امثال آن بگذریم، باز هم پیچیدگی‌های بسیاری پیش‌روی ماست و در صورت ادامه یافتن پژوهش، باز هم باید اهداف نظری را به زیرمجموعه‌های محدودتر تقسیم کرد.

به طور کلی، اینکه کدام دسته از میان اهداف در نظر گرفته شود، سبب تفاوت نظریه‌ها می‌شود و درعین حال، عدم تصریح به این امر، آنها را سرشار از ابهام می‌کند؛ به این ترتیب، برای روشن‌تر شدن مباحث، بایسته است که مجموعه اهداف خود را مشخص کنیم. با تعیین هدف، نظرگاه هر رأی را هم می‌توان دریافت. در اینجا، توجه به تقسیم‌بندی دیگر به ما کمک خواهد کرد:

۱. نگاه ارسطویی: از نگاه ارسطویی، گزینش وسیله «ب» برای حصول هدف «الف»، در صورتی معقول است که فرد با تفکر و تأمل به چنین باوری رسیده باشد؛

۲. نگاه کاملاً سوبژکتیو: در این حالت، برگزیدن وسیله «ب» برای حصول هدف «الف»، در صورتی معقول است که فرد چنین باوری داشته باشد؛

۳. نگاه کاملاً ابژکتیو: گزینش وسیله «ب» برای حصول هدف «الف»، در صورتی معقول است که - به واقع - این وسیله او را به هدف برساند.

عامل متفاوت این سه رأی، منظر هریک است. «در واقع»، «به باور فرد» و «به باور فرد عاقل و متفکر»، مناظر متفاوتی‌اند که می‌توان امر واحد را از هر سه آنها نگریست و به نتایج متمایزی رسید؛ به علاوه، هر قسم دربردارنده پیش‌فرض‌های بسیاری است که مسئله را پیچیده‌تر می‌کند؛ بدین معنا که وقتی در منظر ارسطویی به فرد متأمل توجه می‌شود، فرض می‌شود که حتماً فرد با تأمل، به امر مطابق با واقع می‌رسد و به این شکل است که باوری، عقلانی می‌شود؛ یعنی قضیه صادقی که پذیرش آن عاقلانه است، مطابق واقع می‌باشد؛ پس می‌توان نگاه ارسطویی را زیرمجموعه‌ای از نگاه ابژکتیو دانست؛ ولی - معمولاً - در نگاه سوبژکتیو، فرض بر آن است که نمی‌توان به واقعیت کماهی رسید؛ اما نباید تصور شود که ذکر نشدن قید تأمل، بدین معناست که هر باور گزافی و من‌عندی فرد، عقلانی تلقی

می‌شود. صرف‌نظر از موفقیت آرای سوپژکتیو، آنها هم می‌کوشند حدود و قیودی برای تمیز باور معقول از غیر آن ارائه دهند.

با به خاطر داشتن نکات ذکرشده، به بررسی برخی از مشهورترین نظریه‌های عقلانیت که همه آنها به اهداف نظری توجه دارند، می‌پردازیم:

نظریه مبنایگرایی (Foundationalism): طبق این نظر، باور عقلانی آن است که بر مقدمات مبنایی تکیه کند؛ درواقع، باور عقلانی براساس قضایای مقدم بر آن دآوری می‌شود که یا بدیهی‌اند یا به نوبه خود استدلال و مبنا دارند. سیر این بررسی تا جایی ادامه پیدا می‌کند که به قضایای مبنایی یا بنیادین برسیم؛ این قضایا فی‌نفسه موجّه و عقلانی‌اند و چنان معتبرند که اساس عقلانیت دیگر گزاره‌ها می‌شوند. یک مزیت مبنایگرایی، آن است که ردّ مناسبی بر شکاکیت فراهم می‌کند. مبنایگرایی از دکارت تا راسل، ویتگنشتاین اول، ایر و کارنپ را دربرمی‌گیرد؛ ایشان با وجود تفاوت‌های بسیار، پاسخ‌های مشابهی به پرسش‌های مرکزی در معرفت‌شناسی می‌دهند و همه معتقدند که برخی باورها، مبنایی‌اند و صدق سایر باورها نیز از ابتدا بر دسته نخست حاصل می‌شود.

به این ترتیب، افول مبنایگرایی سنتی، سبب شد معرفت‌شناسی گرفتار وضعیتی مستأصل در برابر شکاکیت شود؛ یعنی از سویی پایبندی جدی به شکاکیت (مثلاً قضیه مغز معلق در خمیره یا خدای فریبکار) را ناممکن و ناروا می‌شمارد و از سوی دیگر، نمی‌تواند پاسخ قاطعی به آن بدهد؛ به همین دلیل است که ترفند بی‌اعتنایی در بسیاری موارد به کار گرفته و اظهار می‌شود: شکاکیت در حوزه فلسفه، مسئله‌ای تقنی است. (Foley, 2009: 1-3)

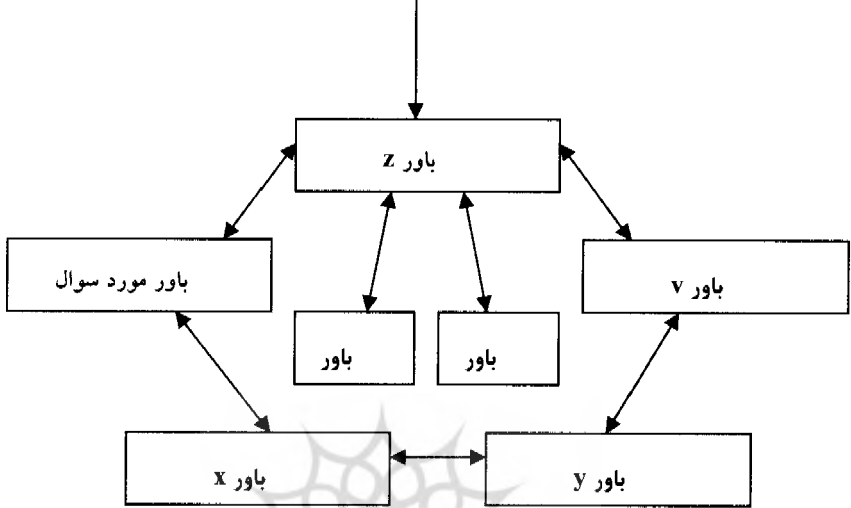
نظریه انسجام‌گرایی (Coherentism): این نگاه، امر معقول را، امر هماهنگ و سازگار می‌داند؛ به‌طوری‌که سایر باورهای هم‌نشینش از آن حمایت کنند و همگی مجموعه‌ای منسجم را ارائه دهند؛

نظریه اتکایگرایی (Reliabilism): بنا بر این نظریه، امر معقول نتیجه جریانی قابل اتکا و مؤثق است و روشی که موکد باور است، اهمیت دارد.

تفاوت دو دیدگاه اول روشن است و حتی می‌توان آن را با شکل نشان داد:

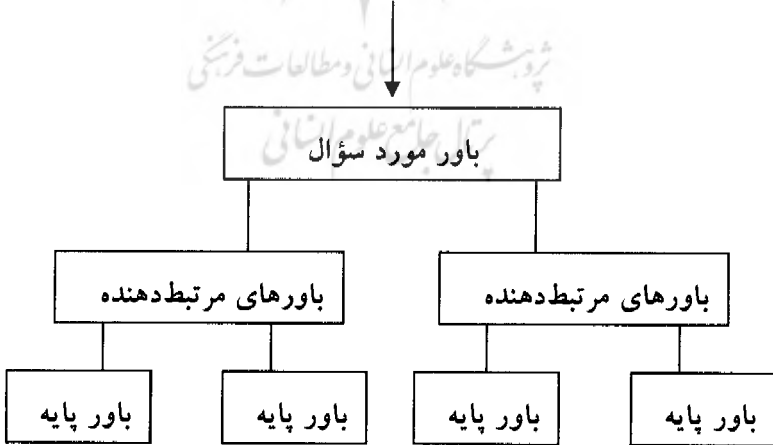
نظریه انسجام گرایی

باور عقلانی



نظریه مبتناگرایی

باور عقلانی



اما دیدگاه اتکاگرایی، تفاوت قابل توجهی با دو مورد قبلی دارد که بر مبنای آن، این دو

رای دیگر را در یک گروه و در کنار هم قرار می‌دهد. منظر بحث در اتکاگرایی، منظری خارجی و عینی است؛ زیرا فرض بر آن است که روش خاصی می‌تواند به نتیجه معقول برسد و برخی روش‌ها نمی‌توانند؛ بدین ترتیب، هرکس به این روش عمل کند، به نتیجه خواهد رسید. دیدگاه مذکور، یادآور توجه شدید فلاسفه قرن هفدهم با پیشگامی بیکن به روش است. دکارت معتقد بود که عقل در میان همه به یک میزان توزیع شده است و روش به کار بردن عقل، مایه تفاوت افراد است. اساساً قول به روش‌شناسی (Methodology) از ویژگی‌های تفکر در عصر روشنگری و دوران جدید است و با سایر اوصاف آن، از جمله خوش‌بینی به علم و توجه نداشتن به نسبت، تناسب دارد. نظریه اتکاگرا از منظر یک دانای کل مطرح می‌شود؛ درحالی‌که انجسام‌گرایان و مبنائگرایان، از نگاه فرد به امور می‌نگرند. (Foley, 1198:125) البته در میان این دو اخیر هم تفاوت‌های بسیاری می‌توان یافت:

در نظریه انجسام‌گرایی، فرد صاحب‌باور، مسئله مورد بررسی را در کنار و در عرض سایر باورهای مرتبط بررسی می‌کند. در ارزیابی عقلانیت، هر گزاره یا عقیده باید تمامی شبکه‌ای را که مورد تحقیق ما با آنها ارتباط دارد، لحاظ نمود؛ اما در نظریه مبنائگرایی، شخص باور خویش را به صورت مهره‌ای تکیه‌داده بر باورهای پیشین و در طول آنها می‌نگرد؛ به علاوه در نظر انجسام‌گرایان، روند حصول باور اهمیت ندارد و گویی اصلاً کسب آراء، فرآیندی اتفاقی و خارج از کنترل ماست؛ اما پس از حصول آنها می‌توان با برخی تغییرات و اصلاحات یک نظام هماهنگ دست یافت. همین مدیریت و راهبری روشمند اندیشه است که ما را به حقیقت می‌رساند. کواپن از جمله مهم‌ترین قائلان به این اندیشه است.

در مقابل از نظر مبنائگرایان - مثل اتکاگرایان - ما تا حدود زیادی بر افکار خود کنترل داریم و می‌توانیم به برخی اجازه ورود ندهیم. اساساً آنچه ارزش یک باور را تعیین می‌کند، چگونگی حاصل شدن آن است. روش استنتاج یا لااقل سازگاری باور با این روش، مطلوب مبنائگرایان و روش علمی، مطلوب اتکاگرایان است. اختلاف منظر این آرا چنان است که گویی هریک درباره موضوع مستقلی سخن می‌گویند و البته از آن‌رو که رقیب



یکدیگر نیستند و اصلاً یک نقطه مشترک را هدف نمی‌گیرند، لزومی ندارد یکی را برتر از بقیه بدانیم. (Foley, 1198:136)

فولی می‌کوشد با مثال جالبی به ما کمک کند که اهمیت اختلاف منظر را بهتر دریابیم: فرض کنیم با اعتقاد به یک باور خطا می‌توان در بلندمدت به باورهای درست بیشتری رسید. گرچه این وضعیت عجیب به نظر می‌رسد؛ چندان بعید نیست و حتی برخی معتقدند شاید اتفاق افتاده است؛ مثلاً باور به اینکه قوانینی بنیادی بر کلیه امور زیستی و فیزیکی حاکم‌اند، سبب تشویق دانشمندان به پژوهش‌های بیشتر می‌شود و حتی اگر به این قوانین نرسند، اکتشافات فراوانی در پی خواهند داشت. (Foley, 1198:150)

نمونه دیگری که خطایش بر همه معلوم شده است، به مطالعات کیمیاگری دانشمندان قدیمی مربوط می‌شود که هرچند هرگز به هدف خود نرسید؛ ثمرات دیگری داشت. در چنین موقعیتی، آیا این باور قابل قبول است؟ در نظر مبنائگرایان و انسجام‌گرایان در چنین وضعیتی، عقلانیت باز هم به روال عادی است و چون منظر آنها، فردی است و فرد می‌داند باور مذکور خطاست، نباید به آن قائل شود؛ اما در نظر اتکاگرایان، روش به‌دست آوردن باور باید بررسی شود؛ به این ترتیب می‌بینیم که اختلاف منظر تا چه حد در تفاوت آرا تأثیر دارد و سبب می‌شود که این سه نظریه، درگیر سه عقلانیت متفاوت به نظر برسند. درعین حال با توجه به هدف می‌توان این باور را معقول تلقی کرد.

یک نظریه مهم دیگر در باب عقلانیت، رأی فلاسفه علم است که با صرف‌نظر از زیرمجموعه‌های متفاوتش، می‌توان آن را چنین تقریر کرد: عقلانیت امور با حقایق مفید و قابل استفاده‌ای که به‌دست می‌دهند، سنجیده می‌شود و از منظر «متخصصان» مورد داوری قرار می‌گیرد. روش وصول به هدف، روش علمی است؛ یعنی مجموعه بررسی‌ها و آزمایش‌هایی که متناوباً ما را به حقایق مفید برساند. با دقت نظر در این مطالب به نکات مهمی می‌رسیم:

۱. منظر فرد اهمیتی ندارد؛ بلکه منظر گروهی از افراد جامعه مورد توجه است که آنان

را متخصص می‌دانیم؛

۲. هرچند با روش علمی در کوتاه مدت و زمان حال هم حقایق به دست می آید؛ اما مطلوب آن است که روش علمی، کارایی بلندمدت داشته باشد؛

۳. هر حقیقتی غایت محسوب نمی شود؛ بلکه هدف، حقایق قابل استفاده و فایده مند است؛ بنابراین نظریه هایی عقلانی تلقی می شوند که ساده و پرثمر باشند. پرثمر بدین معناست که متناوباً و در آینده ما را به حقیقت برسانند و سادگی برای آن است که بتوان از آنها استفاده کرد.

چنان که روشن است، فلسفه علم با معرفت شناسی تفاوت قابل توجهی دارد؛ زیرا در معرفت شناسی منظر فرد و اهداف کنونی مورد توجه است؛ به علاوه تلاش در جهت رسیدن به تصویری مطابق واقع از عالم است و فایده مترتب بر این حقیقت اهمیتی ندارد. (Foley, 1998, 142-143)

به عبارت دیگر، آرمان ارسطویی - یعنی مطلوبیت فی نفسه دانش - به معرفت شناسی جهت می دهد؛ در حالی که فلسفه علم، در نهایت توجیه حالت بالفعل و واقعیت علوم است. فلسفه علم، بر علوم مقدم نیست؛ بلکه پس از آنکه علوم به تدریج به حالت کنونی خود درآمده و موفقیت های چشمگیری به دست آوردند، به سبب منزلت خود، شاهکار و الگوی عقلانیت تلقی شدند. عقلانیت علمی جامه ای بود که متناسب با قد و قواره علم دوخته شد و هیچ اقتضای ماتقدمی نداشت. به این ترتیب، چون سادگی به کار دانشمندان می آمد، هیچ کس نمی پرسید اگر این ساده سازی ما را از امر واقع، آن گونه که هست، دور کند باز هم قابل قبول خواهد بود؟ نمونه آشکارتر آن، تصریح انیشتین است به اینکه نظریه باید زیبا باشد!

با توجه به این امر، بد نیست که ما تذکر سومی را به دو نکته مهم فولی - مبنی بر توجه به غایات و منظرها - بیفزاییم: این پرسش نیز اهمیت دارد که هر نظریه عقلانیت در چه بستر اجتماعی - فرهنگی شکل گرفته است؟ آیا اتصاف به عقلانیت، ملاکی مقدم و البته مولد مشروعیت است یا هرچه مورد پسند جوامع باشد، عقلانی نام گرفته و در توجیه آنها نظریه های فلسفی نیز پرداخته می شوند؟

شاید بتوان قدری پیش‌تر رفت و پرسید: آیا نظریه عقلانیت فولی و نتایج آن - از جمله پذیرش نسبیت - نیز گرانبار از تأثیرات اجتماعی جامعه و زمانه او نیست؟ چون جایگاه این مباحث در شناخت‌شناسی اجتماعی است از پرداختن به آنها می‌گذریم؛ اما اهمیتشان را فراموش نمی‌کنیم.

فولی تأکید می‌کند نمی‌توان برای هیچ‌یک از آرای عقلانیت ترجیحی قائل شد؛ زیرا نه منظر مرجحی وجود دارد و نه دلیلی برای ترجیح یک دسته خاص از اهداف؛ ولی ما به طور طبیعی میل داریم معیاری برای انتخاب یکی از این آرا داشته باشیم.

چنین به نظر می‌رسد که وی از اندیشه سستی «حقیقت‌جویی فطری آدمیان» دست برداشته است. از این‌رو، می‌کوشد درباره معقول بماهو معقول، به نتیجه‌ای برسد. در عین حال، او همواره این دغدغه را دارد که باید رویکردی به معرفت‌شناسی داشت که هم به لحاظ نظری قابل قبول باشد و هم با حیات عقلانی انسان‌های واقعی سازگار باشد. تنها در این صورت است که یک معرفت‌شناسی قابل احترام پدید خواهد آمد. (Foley, 2009: 28)

فولی بر آن است که می‌توان با تعیین هدف، نقطه‌نظری را انتخاب کرد که ما را به بهترین وجه به آن می‌رساند. در مشخص کردن هدف نیز نباید فراموش کنیم که امکان تفکیک واقعی اهداف نظری و عملی وجود ندارد.

به علاوه باید منظر را تبیین نمود و این نکته مهم است که توجه داشته باشیم هیچ منظری از دیگری برتر نیست؛ بلکه ما براساس علائق و آمال خود منظری را انتخاب می‌کنیم. او باور دارد که با این دو رهنمود می‌توان فلاسفه درگیر عقلانیت را از نوعی بیماری که نتیجه بی‌توجهی به هدف و منظر مندرج در هر نظریه است، رهاندا تا پیش از داوری میان این آرا از خود بپرسند: این نظریه با توجه به چه هدفی و از چه منظری رأی خود را صادر می‌کند؟ (Foley, 1198:145- 146)

در این قسمت نکته جالب توجهی وجود دارد: فولی می‌گوید که هرچند به سبب تساوی رتبه منظرها ما گرفتار نسبیت می‌شویم؛ اما نباید نگران بود؛ زیرا فرد بدون منظر

نمی‌ماند و در واقع همیشه تصمیم قبل از این قبیل تأملات گرفته شده است؛ به علاوه بایست ضرورتاً منظر را سوژکتیو دانست؛ چون در هر حال فرد، تصمیم‌گیرنده است. وی با اشاره به عرصه‌های مختلف سنجش و حکم مانند اخلاق و اندیشه می‌گوید که ما باید و می‌توانیم با توجه به امیال و اهداف و شرایط خود منظری را برگزینیم.

به عبارت روشن‌تر، فولی سوژکتیو بودن همهٔ مناظر را در مرحلهٔ متاپیستمولوژی (Metaepistemology) مطرح می‌کند، ولی درون عرصهٔ شناخت‌شناسی منظر، ممکن است ابژکتیو یا سوژکتیو باشد؛ اما دعوی فولی مبنی بر اینکه «نسبیت مانع پیشبرد کار نمی‌شود» چه توجیهی دارد؟ اینکه فرد قبلاً و در نتیجهٔ عوامل مختلف همواره منظری دارد؟ یا آنکه می‌تواند با توجه به اهداف خود، آزادانه، با خودآگاهی و بدون دغدغهٔ حقیقت و خطا منظری را برگزیند؟ به عبارت دیگر، چون منظر به صورت جبری تعیین می‌شود، امکان غلبه بر نسبیت وجود ندارد و ما با پذیرش این حقیقت به راه ادامه می‌دهیم یا آنکه افراد با علم به تساوی رتبهٔ مناظر، برای پیشبرد کار خود منظری را برمی‌گزینند؟ و اگر شق دوم را بپذیریم، دوباره سوژه بی‌موضع و معلق دکارتی زنده نمی‌شود؟ فولی در این مورد توضیح بیشتری نمی‌دهد و این سؤالات را بی‌پرسش می‌گذارد.

وی در ادامه می‌گوید تمام آنچه در مورد عقلانی بماهو عقلانی (The Rational) می‌توان گفت، این است: عقلانی برای چه هدفی؟ عقلانی از کدام منظر؟ (Foley, 1198:148)

اصرار او بر امکان وصول به نتیجه دربارهٔ امر عقلانی محض، سبب می‌شود نتوان این اظهارنظر را صرفاً یک طنز و کنایه دانست؛ بلکه گویا او فکر می‌کند واقعاً معیاری برای سؤال و نیاز طبیعی ما به قضاوت در مورد عقلانیت یافته است؛ ولی این مثل آن است که بگوییم برای فهم بهتر مطلق، باید دانست کدام مطلق؟ در چه زمانی؟ در چه مکانی؟ با توجه به شرایطی و در نهایت مطلق از نظر چه کسی؟ روشن است که با پاسخ به این سؤالات به تنها چیزی که نمی‌رسیم، مطلق خواهد بود.

اگر هدف مقاله چنان‌که از نام کنونی و پیشین آن برمی‌آید، صرفاً بررسی چند مفهوم

مختلف عقلانیت بود، مشکلی ایجاد نمی‌شد؛ اما اگر سؤال و هدفی که فولی در متن مقاله مورد تصریح و تأکید قرار می‌دهد - یعنی جست‌وجوی امر عقلانی محض یا خود عقلانیت - را جدی بگیریم، به نظر نمی‌رسد که او به هدف خود رسیده باشد. در صورت صحت این داوری، باید گفت او یا به این نکته توجه ندارد یا اینکه به قول خودش نمی‌توان از آرزوی طبیعی برای یافتن معیاری در مورد دوری یا نزدیکی آرای مختلف به خود عقلانیت دست برداشت؛ حتی اگر فیلسوف معرفت‌شناسی دقیقی چون فولی باشیم. در هر حال، صرف‌نظر از پذیرش یا رد پیشنهاد فولی، تذکرات و نکته‌سنجی‌های او می‌تواند راهگشای تأملات بعدی در باب عقلانیت باشد. امید آنکه اندیشمندان ما نیز در این تلاش مشارکت درخشان داشته باشند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. شایسته است درباره‌ی واژه **Rationality** و ترجمه‌های که برای آن برگزیده‌ایم، توضیحی مختصر بدهیم: با وجود پذیرش همه‌ی مشکلات ترجمه، مخصوصاً در عرصه‌ی فلسفه، از کلمه‌ی عقل، معادل **Ration** استفاده می‌شود؛ اما در ترجمه‌ی **Rationality** در این نوشته، از واژه‌ی «عقلانیت» استفاده خواهیم کرد؛ زیرا حالتی تقریباً خنثی دارد و به فاعل و مفعول هم اطلاق می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم: این فرد، عقلانی برخورد می‌کند یا این کار عقلانی است. در جمله‌ی اول، عقلانی یعنی عاقلانه و در جمله‌ی دوم، عقلانی به معنای معقول است؛ به این دلیل برای بیان کلیت مندرج در واژه **Rationality** از «عقلانیت» بهره می‌جوییم.
۲. ریچارد فولی استاد فلسفه در دانشگاه نیویورک و صاحب‌نظر در معرفت‌شناسی، عقلانیت علمی، شکاکیت، معرفت‌شناسی اجتماعی و امثالهم است. تاکنون تعداد بسیاری مقاله و سه کتاب از او منتشر شده است. عناوین کتاب‌های وی عبارت‌اند از:

- **The Theory of epistemic Rationality**, Harvard university press , 1987
- **Working without a net** , Oxford press , 1993
- **Intellectual trust in ourselves and others** , 2007

فولی بیش از معرفت‌شناسی، به فلسفه‌ی معرفت‌شناسی (**metaepistemology**) علاقه دارد. او کمتر در پی ارائه‌ی نظریه‌ی جدید در باب معرفت و عقلانیت است و بیشتر به امکان نظریه‌های شناخت‌شناسانه، مزایا و محدودیت‌های این آرا

می‌پردازد.

۳. مقاله «برخی مفاهیم متفاوت عقلانیت» یکی از مقالات کتاب طرح عقلانیت علمی (The Shaping of scientific Rationality) می‌باشد. این کتاب در سال ۱۹۹۸ با نظارت و ویرایش ارنان مک مولین انتشار یافت. مک مولین استاد فلسفه علم در آمریکا، به سبب طرح «فلسفه علم کاتولیک» مشهور است. فلسفه علم او دیدگاهی است که در عین توجه به فیزیک نوین، با دیدگاه واتیکان و الهیات توماسی - ارسطویی آن سازگار است. وی می‌کوشد در عین تبیین نظریه‌های جدیدی مثل کوانتوم، نشان دهد که علم نمی‌تواند با واقعیت کاتولیک رقابت کند.

## منابع

1. Foley, Richard, 1998: *Some Different Conceptions of Rationality*, In The Shaping of scientific Rationality, ed, Ernan McMullin. University of Notre Dame Press.
  2. \_\_\_\_\_ 2008: *An Epistemology That Matters* . in Essays in Honor of Philip Quinn, ed. P. Weithman.
  3. \_\_\_\_\_ 2009: *The Foundational Role of Epistemology in a General Theory of Rationality*.
  4. \_\_\_\_\_ 2009: *Three Attempts to Refute Skepticism and Why They Fail*.
  5. \_\_\_\_\_ 2009: *Conceptual Diversity in Epistemology*.
- Hacking, Ian, 1983: *Introductory topics in the philosophy of natural science*, cambridg university press.